

بازخوانی ترور مجید شریف واقفی

۱۶ شهریور ۱۳۹۴ ساعت ۱۷:۴۵

روز ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ مجید شریف واقفی یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق در پی ایستادگی بر مواضع اسلامی خود و نپذیرفتن مواضع جدید و التقاطی برخی رهبران این سازمان به دست سران این گروه به شهادت رسید.

سازمان مجاهدین خلق - منافقین - سابقه‌ای مشحون از تروریسم در پرونده خود دارد. مجید شریف واقفی از نخستین اعضای پرنفوذ این سازمان بود که به مخالفت با گرایش‌های مارکسیستی رهبران جدید سازمان پرداخت و زمانی که قصد کناره‌گیری از سازمان را داشت به شکلی خونین حذف شد.

مجید شریف واقفی کیست؟

مجید در سال ۱۳۲۷ در تهران متولد شد. ۱۲ روزه بود که پدرش حبیب‌الله که کارمند اداره فرهنگ و هنر و استاد زری‌بافی بود به اصفهان منتقل شد. تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در آن شهر گذراند. در همین دوران بود که به فعالیت‌های دینی و اجتماعی روی آورد. پس از خاتمه تحصیلات دبیرستانی به عنوان دانش‌آموز ممتاز استان شناخته شد. در سال ۱۳۴۵ در زمره اولین دانشجویان دانشگاه صنعتی در رشته برق به تحصیل پرداخت و یکی از بنیانگذاران انجمن اسلامی آن دانشگاه بود. یکی از اعضای سازمان در مورد نحوه وصل او به سازمان می‌نویسد: ... آشنایی من با مجید شریف واقفی از اوایل دوره دانشگاه شروع شد و در انجمن اسلامی شرکت داشتیم بعداً در سال ۴۸ من و شریف واقفی توسط مسعود اسماعیل خانیان در جلسه مذهبی خوابگاه دانشجویان دانشگاه آریامهر آشنا شدیم که منجر به عضوگیری ما شد. ۲

در جریان ضربه اول شهریور سال ۱۳۵۰ در رابطه با اسناد و مدارکی که در «خانه جمعی» به دست آمده بود نام شریف واقفی نیز لو رفته و مأمورین به سراغ وی رفتند. در آن هنگام وی به عنوان افسر وظیفه در اداره برق منطقه فارابی تهران مشغول خدمت بود. محسن سید خاموشی که در ترور شریف واقفی دست داشت می‌نویسد: یک روز شریف واقفی در محل کارش بود از طرف ساواک آمدند که او رادستگیر کنند پیش او آمده گفتند آقای شریف واقفی کجاست او در جواب گفته همین جا بایستید الان می‌روم صدایش می‌کنم و بعد رفته بود و متواری شده بود. ۳

با شروع زندگی مخفی، شریف واقفی به همراه احمد رضایی به بازسازی سازمانی پرداخت که تمام کادرهای برجسته خود را از

دست داده بود. در این زمان مجید به عنوان معاون کاظم ذوالانوار فعالیت می کرد. بعد از بازداشت کاظم در مهر ماه ۵۱ مجید به مرکزیت سازمان راه یافت و با رضا رضایی هم ردیف شد. بعد از کشته شدن رضا او نیز مسئول شاخه کارگری شد. مجید علاوه بر مسئولیت مزبور مسئول امنیتی سازمان نیز بود و هر ماه یک نشریه داخلی با نام «نشریه امنیتی» را منتشر می کرد. این نشریه تا آذر ۵۳ یکی از منظم ترین نشریات سازمان محسوب می شود. مسئولیت دیگر مجید «گروه الکترونیک» بود و با نظارت او عبدالرضا منیری جاوید معروف به خسرو الکترونیک موفق شد بسیاری از فرکانس ها و امواج رژیم را کشف و کنترل کند. رابطه با افراد خارج از کشور و ارسال خبر، پیام و تحلیل برای آنها از جمله دیگر مسئولیت های او بود. سازمان در جریان تغییر مواضع، مجید را به کارگری می فرستد. محسن سید خاموشی راجع به مجید می نویسد:

... عضو کمیته مرکزی بوده است. او مذهبی بود و در جریان خانه گردی شبانه دیگر حاضر به همکاری نمی شود با بچه ها همکاری کند. به دلیل چاپ مقاله پرچم که در نشریه داخلی چاپ شده بود. در جواب به او می گویند که اگر حاضر به همکاری نشوی خیانت کرده ای و او حاضر می شود همکاری کند. بالاخره به کار کارگری قرار می شود برود. او به ظاهر مدت شش ماه به کار کارگری می رفته ولی در پنهان با حسین (مرتضی صمدیه لباف) و کریم (سعید شاهسوندی) و زنش مشغول فعالیت برای تشکیل گروه جدید بوده است. آنها پیش اعضای پایین می رفتند و با آنها صحبت می کردند بالاخره زن مجید شریف واقفی بعد از مدت شش ماه طی نامه ای که برای کمیته مرکزی می فرستد، مسائل پنهانی آنها را فاش می کند. ۴ مجید در تلاش خود برای تشکیل گروه جدید و یا دور کردن منحرفین از تشکیلات سازمان ناکام می ماند و در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۵۴ به تصویب مرکزیت مارکسیست شده، ترور و جسدش سوزانده می شود.

ترور شریف واقفی

مرکزیت سازمان در اسفند ماه ۱۳۵۳، از طریق لیلا زمریدیان همسر شریف واقفی، که ضمناً رابط وی با سازمان بود، دریافت که شریف واقفی که به دلیل مخالفت با انحراف ایدئولوژیک قبلاً از مرکزیت تصفیه شده بود، «مسلح» است. لیلا در یک متن انتقاد از خود - پس از اینکه از طرف مسئولش متهم شده بود که حقایق را نمی گوید - اعتراف کرد که از همان آذر ماه ۵۳ می دانسته که شوهرش مسلح است ولی گزارش نکرده است. ضمناً صمدیه لباف نیز یکی دوبار به وحید افراخته گفته بود که دیگر به دلایل اعتقادی نمی خواهد با سازمان کار کند. این مسئله نیز شایبه ارتباط منظم مخالفین را برای هسته مرکزی سازمان تقویت کرد و لذا تصمیم به مذاکره اولیه با مخالفان گرفتند.

طی چند تماس که در فروردین ماه ۱۳۵۴ بین وحید افراخته، به نمایندگی از مرکزیت، با مجید شریف واقفی و صمدیه لباف گرفته شد، آنان صریحاً اظهار داشتند که دیگر نمی خواهند با سازمان کار کنند و تصمیم به جدایی گرفته اند. از جمله توجیهات انگیزه های مرکزیت سازمان در ترور وی - و شریف واقفی - ترس از نوعی انتقام گیری «مکتبی» بوده است که تردیدی نیست قیاس به نفس کرده اند. مرکزیت توصیه کرد که شریف واقفی، صمدیه لباف و سعید شاهسوندی را تصفیه فیزیکی (ترور) کنند؛ و ضمناً با سیف الله کاظمیان، سمپات صمدیه و انباردار آنها نیز بعد از ترور آن دو تماس گرفته شود. که «انبارک» را تحویل دهد. ۵

طبق قراری که از طریق لیلا زمردیان به شریف واقفی ابلاغ شد، وحید افراخته و او در ساعت ۴ بعداز ظهر روز ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۵۴ در سه راه بوذرجمهری نو (۱۵ خرداد شرقی)، باید یکدیگر را می‌دیدند. قبلاً محسن سید خاموشی و حسین سیاه کلاه در یکی از کوچه‌های خیابان ادیب‌الممالک مستقر شده بودند و در انتظار ورود شریف واقفی به سر می‌بردند که قرار بود علامت آن را منیژه اشرف‌زاده کرمانی بدهد. طبق برنامه، لیلا، همسر شریف - بی آنکه از جریان ترور مطلع باشد - او را تا محل ملاقاتش با وحید همراهی کرد و جدا شد. قرار بود در این ملاقات آخرین حرف‌ها زده شود و وحید - احتمالاً و صرفاً به لحاظ تاکتیکی جهت انحراف ذهن شریف - موافقت سازمان را به مجید شریف واقفی اعلام دارد. وحید وی را به داخل خیابان ادیب برد و زمانی که به کوچه محل استقرار دو عضو دیگر رسیدند و خواستند از آن عبور کنند، حسین سیاه کلاه یک گلوله از روبه‌رو به صورت شریف واقفی و وحید افراخته نیز گلوله‌ای از پشت سر به او شلیک کرد. جسد او به سرعت در صندوق عقب اتومبیلی که از قبل آماده بود قرار گرفت، وحید و دو نفر دیگر با رانندگی محسن خاموشی به سوی بیابان‌های مسگرآباد حرکت کردند. در آنجا شکم شریف واقفی توسط خاموشی و سیاه کلاه پاره شد و در آن، محلول بنزین و کلرات و شکر ریختند و آتش زدند. پس از سوزاندن جسد، آن را قطعه قطعه کردند و در چند نقطه دفن نمودند. به علت سوزاندن و مثله کردن جسد، یکی از دست‌های حسین سیاه کلاه مقداری سوخت که در نتیجه نتوانست در برنامه بعدی، که قرار بود ساعت ۶ بعد از ظهر اجرا شود (ترور صمدیه لباف) شرکت کند.

شرح قتل و جسدسوزی شریف واقفی از زبان خاموشی

سید محسن سید خاموشی، از عوامل اصلی ترور شریف واقفی، اعترافات دهشتناکی در مورد این حادثه دارد؛ که عین آن را در حضور والدین او نیز تکرار کرد و از تلویزیون رژیم شاه پخش شد. در محل قرار، علی و بعد حیدر و حسن هم آمدند. ۶ ماشین قهوه‌ای را هم با خود آورده بودند... وسایل ضروری را داخل ماشین گذاشتم (کلرات - بنزین - برزنت - ابر - نایلون - هر کدام یک دست لباس اضافی برای خود آورده بودیم - میخ پنجره - لنگ). صندوق عقب را مرتب کردیم؛ اول یک ورقه نایلون زیر انداختیم. بعد برزنت را روی آن کشیدیم، بعداً ابر را روی برزنت کشیدیم. حدود سه کیلو کلرات در بسته‌های یک کیلوئی در داخل ماشین گذاشتیم. یک پیت هم خریدیم و آن را پر از آب کرده داخل ماشین گذاشتیم. طرح بدین شکل بود که روبه روی کوچه ادیب [الممالک] (کوچه باریک) یک همشیره بایستد؛ بعد وقتی مجید شریف واقفی وارد کوچه شد، همشیره برود و عباس وارد کوچه شده مجید شریف واقفی را بکشد، بعد جسد را دو نفری (عباس و حیدر) با هم حمل کنند، در صندوق عقب بگذارند و بعد سوار شده بروند...

حیدر سر قرار مجید شریف واقفی رفت. من و عباس هم ماشین قهوه‌ای را به کوچه‌ای برده نمره‌ها را باز کرده و نمره‌های جعلی را پشت شیشه‌های آن گذاشتیم و به محل عمل رفتیم؛ ماشین را دم کوچه باریک گذاشتیم و ایستادیم. چند لحظه بعد، علی با ناراحتی آمد و گفت: «همشیره سر قرار خود نیامده؛ چه کار کنیم؟» عباس گفت: «مهم نیست من طوری می‌ایستم که نیمی از کوچه را ببینم.» ما ایستاده بودیم که دیدیم همشیره با چادر آمد و روبه روی کوچه ایستاد. حدود یک ربع گذشت که همشیره رفت. عباس از من خداحافظی کرده و داخل کوچه شد؛ لحظه‌ای بعد صدای شلیک گلوله بلند شد. من لنگ را برداشته و داخل

کوچه شدم که دیدم مجید شریف واقفی، به صورت، روی زمین افتاده است. لنگ را روی صورت او گذاشتم و برگشتم؛ ماشین را روشن کرده دستمالی تر کردم. وقتی عباس و حیدر جسد را داخل ماشین گذاشتند، من خون‌های روی سپر را پاک کردم و با هم سوار شدیم و رفتیم...

عباس از جلو یک تیر به صورت او شلیک کرد[ه] و حیدر هم یک تیر به پشت سرش شلیک نموده [بود]؛ بعد دو نفری جسد را داخل ماشین آوردند. چند زن از دیدن صحنه داد و فریاد کردند؛ که حیدر سر آنها داد کشید: «ما پلیسیم، دور شوید. کسی که کشته شد خرابکار بود».

از طریق [کوچه] آب منگل و شهباز رفته و از آنجا به خیابان عارف، نزدیک میدان خراسان [رفتیم]. حیدر پیاده شد و من و عباس وارد جاده مسگر آباد شدیم. همان موقع که مجید شریف واقفی روی زمین افتاده بود، اسلحه‌اش را از کمرش برمی‌دارند - اسلحه‌اش یک ۶۵-۷ بود؛ همان اسلحه‌ای که از انبار تخلیه کردند، ولی نارنجکش را بر نمی‌دارند و نارنجک از کمرش می‌افتد و عباس و حیدر نفهمیده بودند؛ در نتیجه نارنجک در کوچه ماند. من و عباس در جاده مسگرآباد، همانجایی که [وحید افراخته] علامت داده بود، رفتیم ولی جایی برای سوزاندن جسد نبود؛ زیرا همان لحظه‌ای که ماشین را پارک کردیم، یک گله گوسفند و چند مرد نزدیک ما شدند. در هر صورت ما از منطقه دور شدیم و در امتداد جاده قدیم پیش رفتیم. بالاخره جایی یافتیم در ۱۸ کیلومتری جاده مسگرآباد، که چاله‌های زیادی داشت. بعد از مدتی معطلی، بالاخره جسد را از ماشین پایین انداختیم و کلرات را روی جسد ریختیم، مخصوصاً [روی] صورت او، بعد بنزین ریختم، بعد دست‌های خود را و ماشین را تمیز کردیم؛ بعد مقداری هم بنزین روی دست و پای عباس ریخته شد. در همان حال فندک را زد: از جسد شعله طولانی بلند شد و از دست و پای عباس هم شعله بلند شد؛ مقداری عقب رفته، من روی او پریدم و او را زمین زده و شعله را خفه کردم. وقتی بلند شدیم، متوجه شدیم که شعله به در صندلی عقب ماشین گرفته؛ به سرعت داخل ماشین پریده و ماشین را از شعله‌ها دور کردم ... ۷۰ در گودالی جسد را انداخته و کلرات و بنزین روی آن ریختم. جیب‌های آن را تخلیه کردیم؛ ۲۰ عدد قرص سیانور داشت و مقداری نوشته که آیه قرآن در آن بود و حدود ۴۰۰ تومان پول.

پی‌نوشت:

۱- خلاصه پرونده‌ها...، شریف واقفی، مجید.

۲- پرونده مجید شریف واقفی: برگ بازجویی حسین شیخ باقر قاضی.

۳- همان: برگ بازجویی سید محسن سید خاموشی.

۴- پرونده مجید شریف واقفی، بازجویی سید محسن سید خاموشی.

۵- این تماس در حال انجام بود که وحید افراخته و در پی او کاظمیان دستگیر شدند و مسائلی پیش آمد که شرحش خواهد آمد.

۶- کلید نام‌های مستعار که در این متن آمده این است: علی (بهرام آرام) - حیدر (وحید افراخته) - حسن (محمد طاهر رحیمی) - عباس (حسین سیاه کلاه) - همشیره (منیژه اشرف زاده کرمانی).

۷- پرونده خاموشی، ج ۱: ص ۲۹۶. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: صص ۴۲۴-۴۲۵.

۸- روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۲۵. پرونده خاموشی، ج ۲: ص ۱۵۱.

منبع: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۳۱۴۷۶/واقعی-شریف-مجید-ترور-باز-خوانی>